

پیش‌گامان  
بازار جامع حکومت اسلامی

# سرمقاله

● چالش پیش‌گامان در این زمان  
عبدالحسین آذرنگ

به دست دادن تعریفی از فرهنگ که با پذیرش همگان رو به رو باشد، ممکن نیست؛ یا فعلاً ممکن نیست، زیرا فرهنگ از مقوله‌هایی است که به قول قدما «همه چیز بدان اندر شود». به ویژه فراخ دامانی این واژه در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی چه بسا از گستره معنایی آن در زبان‌های دیگر بیشتر باشد. در بحث‌های عمومی آنچه از فرهنگ مراد می‌شود، بسیار گسترده‌تر از تعبیرهای خاصی است که متخصصان شاخه‌هایی از علوم که با فرهنگ سر و کار دارند، از آن اراده می‌کنند، و در اینجا قصد بر این نیست که بحث تخصصی درباره اصطلاح فرهنگ به میان آید؛ مقصود آن است که به سرشت متنوع و در عین حال مجادله‌انگیز بحث فرهنگ آگاه باشیم و در چارچوب قراردادی که از مفهوم آن می‌کنیم، احتمال چالش‌های دیگر را هم منتفی ندانیم.

فرهنگ، گل اندامواری است متشکل از شماری اجزاء که بخشی از آنها میل به ثبات دارد و بخشی گرایش به تغییر، و میان اجزای ثابت و متغیر معمولاً رابطه تعاملی برقرار است و هر جزیی در حالتی که دارد بر اجزای دیگر، و به اشکال و درجات مختلف، تأثیر می‌گذارد.

یکی از علت‌های پیچیدگی فرهنگ همین دوگانگی سرشت آن است: میل به تغییر، و مقاومت در برابر تغییر در محیط و شرایط متغیر. در فرهنگ هم ایستایی دیده می‌شود و هم پویایی؛ ساز و کاری نهان و نهفته در آن، از یک سو فرهنگ را به ساحل امن و آرام ثبات می‌کشاند و از سویی به دل موج‌های پرتلاطم تغییر می‌راند. این کشاکش را

در هر فعالیتی که جمعی، و به قصدی، گرد هم می آیند، یا به هر منظوری نهادی می سازند یا به تبادل در زمینه‌ای می پردازند، شاید بتوان آشکارتر دید. گفته‌اند اگر ساز و کارهای ثبات بخش در فرهنگ نباشد، خطر آشوب‌های روانی و گسیختگی‌های اجتماعی، سامانه (نظام) جامعه را تهدید خواهد کرد؛ نیز گفته‌اند که فرهنگ به سان همه سامانه‌های موجودات زنده، هم در دل خود زندگی می‌پرورد و هم مرگ را تحمل می‌کند. آنچه سبب اصلی بقا، و نیز رشد و تکامل سامانه است، مرگ اجزایی است که توازن سامانه را به سود اجزای سالم‌تر، فعال‌تر، موثرتر، کارآمدتر، سودمندتر، و مانند آن، حفظ می‌کند؛ زیان بخش جای خود را به سودرسان؛ بی‌فایده و کم‌فایده جای خود را به پرسود و منفعت‌رسان، و بی‌تأثیر جای خود را به پرتأثیر می‌دهد. هر سامانه‌ای که اجزای موثرتر و سودرسان آن بر عناصر دارای خصلت ضد اینها برتری داشته باشد، جلوه‌های حیات آن را بارزتر می‌توان دید؛ و این نکته ظاهراً درباره همه جامعه‌های بشری صادق است:

از جنبه درونی سامانه‌های فرهنگ که بگذریم، این واقعیت را باید در نظر داشت که فرهنگ‌ها جدا از هم نیستند و هیچ فرهنگی نمی‌تواند در انزوای خود سر کند، به ویژه در جهان امروز که عصر جهانی شدن، یا شاید بهتر است بگوییم «عصر جهانی شده» آغاز شده است و هر فرهنگی که بخواهد خود را از روند عمومی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بر کنار سازد، به سان عضوی خواهد شد که بخواهد در اندامواره زنده‌ای، جزیره‌وار و بدون تأثیر و تأثر، بدون تعامل، به حیات خود ادامه دهد، که پیداست امری است حقیقاً محال. نداشتن ساز و کار داد و گرفت با محیط اطراف، معنایی جز مرگ فرهنگ ندارد. در عصر جهانی شده، فرهنگی که بخواهد باب داد و گرفت با فرهنگ‌های دیگر را بر خود ببندد، محاصره‌ای را بر خود تحمیل کرده است که کمترین پیامد آن ایجاد گسستگی در راه‌ها و اختلال در ابزارهای رشد حاکم بر این عصر است.

از میان عامل‌هایی که در هر فرهنگی بیش از عامل‌های دیگر سرچشمه ثبات و تغییر است، از اینها بیشتر یاد می‌شود: مجموعه عامل‌های تأثیرگذار در محیط فرهنگ، چه طبیعی و مادی، چه اجتماعی و اقتصادی، و چه اثرگذارهای دیگر؛ نیروهای انسانی فعال در جامعه؛ ارتباطات میان جامعه با جامعه‌های دیگر در معنای گسترده کلمه. این سرچشمه‌ها هر کدام درون خود دستخوش تغییر و تحول‌اند و به کنش‌های ساز و کارهای ثبات و تغییر با حساسیت واکنش نشان می‌دهند. در روند تحول طبیعی فرهنگ، در شرایطی که عامل تأثیرگذاری موازنه میان اجزاء را ناگهان و به طور دفعی به هم نزنند و سیر عادی داد و گرفت‌ها را با اختلال رو به رو نسازد، چگونگی تعامل میان سرچشمه‌های ثبات و تغییر، ویژگی‌های ثبات یا تغییر جامعه را تعیین می‌کند. و اگر موازنه میان اجزاء به دلیلی از میان برود، رویدادی در جامعه پدید خواهد آمد که گاه به آن اصطلاحاً «بحران فرهنگی» می‌گویند، که از نخستین نشانه‌های آن در خطر افتادن

احساس ایمنی ناشی از ثبات ارزش‌ها، هنجارها و قاعده‌های حاکم بر رفتار و عمل است؛ یا به تعبیر دیگر، یکپارچگی سامانه فرهنگ با تهدید رخنه، شکاف یا تفاوت‌های دیگری که ممکن است خطری به حال انسجام باشد، رو به رو می‌گردد.

در اعصاری که بُرد ارتباطات محدود بود و داد و گرفت میان فرهنگ‌ها با کسندی صورت می‌گرفت، روندهایی که ثبات را در جامعه‌ای به سود تغییر بر هم می‌زد، عمدتاً ناشی از دو عامل اصلی‌تر درونی بود: ابداع‌ها و نوآوری‌ها، چه از حیث اندیشه و نظر، و چه از لحاظ فن و عمل، که الزامات خود همان محیط طبیعی و تعامل نیروی انسانی و محیط تحمیل می‌کرد؛ و دیگری از ارزش و کاربرد افتادن جنبه‌هایی از فرهنگ که با الزامات محیط طبیعی و تعامل انسان و محیط پیوند داشت. تحول و تغییر تدریجی، که شتاب امروزی را نداشت، آدمیان آن اعصار را با بحرانی که امروزه به صورت‌های مختلف با آن رو به رو شده‌ایم، سرگشته و بی‌تاب نمی‌ساخت. بی‌تابی این روزگار از دگرگونی‌های زلزله‌آسایی است که ارتباطات جهانی شده، نه خیر رویدادها، که خود رویدادهای شتاب گرفته را منتقل می‌کند. حرکت مصنوعات، کالاها و اندیشه‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر، شتابی گرفته است که الگوهای فرهنگی را با سرعتی بدور از انتظار جایگزین می‌کند و بحران را نه از یک نقطه خاص فرهنگی، که از چند سو به درون جامعه‌های مختلف رسوخ می‌دهد. تعبیر زلزله نابهنگام برای عرصه دستخوش تغییر فرهنگ، به هیچ روی گزافه‌گویی و بزرگ‌نمایی نیست، همانا واقعیت جهان این روزگار است.

میزان شدت بحرانی که از آن سخن می‌گوییم طبعاً در جامعه‌های مختلف یکسان نیست؛ این میزان با توجه به خصلت فرهنگی هر جامعه، انعطاف‌پذیری، توان رویارویی و سازگاری، قدرت جذب و دفع، انسجام و یکپارچگی، ترکیب اجزای فرهنگی و متغیرهای دیگر تعیین می‌شود. چالش جهانی، همه فرهنگ‌های جهانی را در معرض بحران‌های همراه خود قرار داده است. این چالش برای کشورهای در حال توسعه و همه کشورهای که فرهنگ ساز نیستند، یا قدرت‌های تولیدی خود را از دست داده‌اند، با قدرت‌های تولیدی آنها کاهش یافته است، بدون شک جدی‌تر است. این چالش از دو جهت دیگر هم برای کشور ما جدی است: از این رو که این کشور روزگاری خود فرهنگ‌ساز و تمدن‌آفرین بوده و داعیه‌های جهانی داشته است و در خودآگاه و ناخودآگاه جمعی مردم آن، سازوکاری که نمی‌گذارد گذشته از خاطره تاریخی آن محو شود، نیرومند و شاید به دلایلی بسیار نیرومند و اثرگذار باشد؛ و نکته دیگر اینکه مردم این کشور با انقلاب اخیرشان بسیاری از ارزش‌های جهانی را عملاً به معارضه خواندند. چنان گذشته زمینه‌ای و چنین داعیه و معارضه‌ای، بر شدت بحران موجود به سهم خود می‌افزاید. اگر امروز درون خود و درون جامعه خود تنش کم سابقه‌ای را احساس می‌کنیم، به همین سبب است. جامعه کهنسال ما طی هزاره‌ها و سده‌ها تنش‌های فراوانی را در موقعیت‌های تاریخی مختلف و با درجات

متفاوتی از موفقیت از سر گذرانده است. این جامعه نه تازه به دوران رسیده است، نه بی تجربه، نه ضربه ندیده و نه زخم نخورده. دستاوردهای فرهنگی - تمدنی او که محصول دوره‌های گذر از بحران‌ها و تقابل با آنهاست، بر مردم اهل تحقیق و حقیقت بین جهان پوشیده نیست، اما بحرانی که وزیده عصر جهانی شده است، با بحران‌های پیشین تفاوت‌هایی دارد، و عمده‌ترین تفاوت آن در این است که هر گونه رویارویی و هر گونه رویداد آفرینی در این روزگار، در صحنه‌ای جهانی صورت می‌گیرد، نه در عرصه‌ای محلی. هر شکل از مصاف فرهنگی، که برخورد جنبه‌ای از فرهنگ درونی با جنبه‌هایی از فرهنگ بیرونی است، آزمون دستاوردهای فرهنگی، یا به تعبیری دیگر، آزمون توان تولید و قدرت مصرف فرهنگی است. اگر توان تولید فرهنگی جامعه ما با زمینه‌هایی که مصرف فرهنگی در آنها با چالش جهانی رو به روست برابر یا متناسب باشد، شاید مشابه همان رویدادهایی رخ بدهد که بارها در تاریخ فرهنگی و تمدنی مان رخ داده است: آنچه نداشته‌ایم ستانده‌ایم و آنچه داشته‌ایم بخشیده‌ایم. چالش جهانی امروز، پیاپی نبرد فرهنگی بر پا می‌کند. راه رویارویی با این نبرد نه گریختن از آن، نه پشت کردن به آن، و نه کشیدن دیوار چین به گرد عرصه فرهنگ است. این نبردها گریزناپذیر است، زیرا واقعیت سرشت جهان امروز است. در حقیقت نبرد فرهنگی جامعه ما زمانی معنادار خواهد بود یا به ثمر خواهد رسید که توان تولید فرهنگی آن به حدی افزایش یابد که از میزان مصرف فرهنگی بیشتر باشد. به عبارت دیگر، نه تنها نیازهای داخلی خود را تأمین کند که بتواند به نیازهایی بیرون از عرصه خود پاسخ بگوید. شاید اگر زاویه دید کسانی که از مسند سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و مدیریت به کارزار فرهنگی می‌نگرند تغییر کند، بحران و تنش که به شدت نگران‌کننده شده است، به زایشی تبدیل شود که مانند سایر زایش‌های تاریخی - فرهنگی گرچه با درد و رنج همراه است، اما زندگی‌بخش و آینده‌گرا تواند بود.

این گفته چون ممکن است از آن سوء برداشت شود، به توضیح بیشتری نیاز دارد که همین جا اضافه می‌شود. مراد از افزایش تولید فرهنگی جامعه این نیست که مثلاً بودجه نهادهایی را افزایش بدهند و بگویند آمارهای سالانه تان باید نشان دهد که منحنی مثلاً فلان مصنوعات فرهنگی تان در افزایش است؛ نه، غرض اصلاً این نیست. اگر مانع‌ها از سر راه همه عناصر تولید فرهنگی جامعه برداشته شود، نهادهای بهره‌مند از بودجه عمومی نه تنها تولید بیشتری نخواهند داشت که منحنی تولید نمای آنها رو به کاهش می‌گذارد؛ حال آنکه در عین این کاهش، عملاً نهادهایی فعال‌تر، موثرتر، سودمندتر و اثربخش‌تر می‌شوند. قدرت و تاثیر نهادهای برخوردار از بودجه عمومی، در این نیست که خود رأساً تولید کنند یا کمیت تولیدات خود را افزایش بدهند، بلکه در تاثیری است که بر تولیدات جامعه می‌گذارند؛ در واقع شاخص موفقیت آنها در تاثیر آنهاست، نه در تولید مستقیم آنها.

بیرون کشیدن الگوی مصرف فرهنگی جامعه از دامنه تأثیرهای تحمیلی، ناخواسته یا متأثر از منفعت‌جویی، فقط از راه آزاد گذاردن سازوکارهای ثبات و تغییر، تعامل میان تأثیرگذارها و نیروهای فعال در جامعه و همه سازوکارهای ارتباطی است. سرچشمه‌هایی که درون جامعه، موازنه را میان ثبات و تغییر برقرار می‌کند، در صورتی می‌تواند همین موازنه را در برابر امواج پیاپی فرهنگی عصر جهانی شده برقرار سازد که مانعی بر سر راه بیرون‌ریز آن نباشد. جامعه‌ای که آزادانه ارزش و هنجار ایجاد کند، از ارزش‌ها و هنجارهای خود هم آزادانه و خودخواسته دفاع می‌کند، و دستاوردهای خود را، بی آنکه کسی از او بخواهد، پاس می‌دارد و برای یافته‌ها و داشته‌های فرهنگی خود با هر گونه تجاوز و تهاجمی به طور طبیعی به نبرد برمی‌خیزد. جامعه‌هایی که از پس منازعه‌های بیرونی با موفقیت بیرون می‌آیند، همان‌هایی هستند که منازعه‌های درونی را با موفقیت از سر گذرانده‌اند. یکپارچگی طبیعی حاصل از جدال طبیعی ثبات و تغییر درونی، سازوکارهای دفاع در برابر چالش‌های بیرونی را بهتر می‌یابد و بهتر به کار می‌گیرد.

تولید فرهنگی جامعه ما زمانی رو به رشد می‌گذارد که مانع‌های بازدارنده آن از سر راه برداشته شود. تولید، بدون رشد آزادانه همه اجزاء و عناصر خود، رو به رشد نخواهد داشت. تولید آزادانه فرهنگی، سازوکارهای موازنه با مصرف فرهنگی را خود به سهولت می‌یابد. موازنه میان تولید و مصرف فرهنگی، یا تلاش جدی در این راه، گام نخست در راه ورود به عرصه چالش‌های فرهنگی جهانی است. این چالش‌ها در سرشت عصر جهانی شده امروز است و پیشروی آن در نقطه‌ای متوقف می‌شود که با توان تولید فرهنگی برابر رو به رو شود. مصاف فرهنگی در وضعیت موازنه نیروهای دو طرف، به داد و ستد برابر و به غنا و رشد فرهنگی دو طرف کمک می‌کند. مصاف‌های فرهنگی در این روزگار گریز ناپذیر است. پیروزمندان این مصاف‌ها نیروهایی هستند که ارزش‌ها و هنجارها فرهنگی بیشتر و نیرومندتری تولید می‌کنند. همه جامعه‌های امروز، و از جمله جامعه ما، به معرکه این مصاف‌ها کشیده شده‌اند. فرهنگ ما، تمدن ما، تجربه‌های گذشته و اکنون تاریخی، سیاسی و فرهنگی ما حکم می‌کند که راز و رمز بقا و رشد را از یاد نبریم و بندها را از سر راه سرچشمه‌های فرهنگی مان برداریم و بستر آنها را هموار کنیم. درخت فرهنگی ما اگر درست به بار بنشیند، وجهی ندارد که سهم و ارزش آن حتی در روزگار جهانی شده درست شناخته نشود. جامعه ارزش‌آفرین و هنجارساز، پایگاه و جایگاه خود را با تولیدات فرهنگی خود تعیین می‌کند. نگرانی حقیقی آنگاه شدت می‌گیرد که میل به تولید فرهنگی در جامعه رو به کاهش بگذارد و نهادهای موثر جامعه به جای آنکه بندها را از آن بگشایند، هشیارانه یا ناهشیارانه در سیر زوال سهیم باشند، یا به تنزل و تدنی آن با بی‌اعتنایی بنگرند.